

نویسندگان خارج از مرکز

جلسه داستان است. قرار داریم در کنار شنیدن داستان‌های خودمان درباره بهترین [کتاب‌هایی](#) حرف بزنیم که جدید خوانده‌ایم.

یکی از اعضا کتاب توی دستش را بالا می‌برد که روش نوشته شده لونا. بعد رو به ما می‌کند و می‌پرسد منصور یوسفی را می‌شناسید؟ هیچ‌کس، نام منصور یوسفی و لونا را نشنیده! نویسنده‌ای که ظاهراً ساکن زفول است و وقتی بخش‌هایی از داستانش را می‌شنویم، حاضران تحسینش می‌کنند. بعد دنبال دلیل گمنامی‌اش می‌گردیم. حرف از مرکز نشین نبودنش شروع می‌شود و به فضاهای تبلیغی می‌رسد که مدت زیادی است باعث شده نویسندگان شهرستانی - خصوصاً آنها که اهل تبلیغ خودشان نیستند و در خلوت می‌نویسند - دیده نشوند و آثارشان مطرح نشود. البته وجود نمایشگاه‌های کتابی که ناشرینی از مناطق مختلف کشور در آن حضور دارند بعضی وقتها در این زمینه کمک کرده. اما این اتفاق هم زمانی افتاده که غرفه‌دار شهرستانی آدم سر و زبان‌داری باشد و به آن نویسنده هم ارادت داشته باشد. در غیر این صورت حتی نمایشگاه‌ها هم توان معرفی چنین نویسندگان توانمند با بهتر بگویم درجه یکی را ندارند. البته ناگفته نگذارم قصدم از گفتن این درددل، معجزه تغییر آبی شرایط نیست و نمی‌خواهم از دشواری‌های نوشتن - خصوصاً در اینجا که در گذشته و حال زیاد هم بوده - به یک‌باره بکاهم. چرا که خوب میدانم صادق هدایت و نویسندگان همدوره‌اش و بعدها آدم‌های زیادی که نوشته‌های خوب اما متفاوتی می‌نوشتند چه مرارت‌ها کشیدند.

بیشتر در فکر اینم که وقتی به کتابفروشی یا [نمایشگاه کتاب](#) وارد می‌شویم فقط به دنبال نام‌های آشنا و چهره‌های شناخته‌شده نباشیم. گاهی کتاب‌های نویسندگان گمنام را برداریم، ورق بزنیم، چند خطی از آن را بخوانیم و اگر خوب بود در سبد خرید کنار آثار نویسندگانی که شناخته شده‌اند، بگذاریم. گمانم با این کار بیشتر از آنکه به نویسنده‌اش لطف کرده باشیم برای خودمان فرصتی فراهم کرده‌ایم تا صدای دیدی را بشنویم. یادمان باشد دنیا را صداهای تازه پیش می‌برد و افکار قالبی و شکل‌گرفته بعضی وقتها موتور رو به رشد جامعه را خاموش می‌کند.

▪ حسن لطفی ، نویسندہ و فعال اجتماعی